

داود پیرنیا

روح خود را در گلها برای ما به یادگار گذاشت!

خانم جمیل خرازی مدیر عامل بنیاد توس در این مراسم طی سخنانی پیرامون برنامه گلها گفت:

اگر سرشت پی شستن غبار غم است به جای هر مژه ام دیده ای هنوز کم است شکسته بال تر از من میان مرغان نیست دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است آنچه امشب ما را با افکار متفاوت مذاهب و ملیت های گوناگون بی توجه به اختلاف عقاید سنتی، مذهبی، عرفی و یا سیاسی زیر یک سقف جمع کرده است، غم و یا لذت مشترک است. این جلسه از افیون هنر است که ما را قرن ها بندی خود ساخته و پیوسته گستردگی و تلونش در طول قرون باعث مباهات ما بوده است.

تا باشد که این پیام انسانی « برای هنر مرزی نیست و قلوب عاشقان هنر در هر کجای دنیا که باشند همه به یک سان می پد » را به گوش جان آنهایی که قلب هایی به سبکی کاغذ و چشم هایی به تیرگی تیله های در خاک در افتاده دارند، برسانیم و بگوئیم: « ارزش این کالبد های متحرک به روح پر باری است که در آن دمیده است » و این معابد ذات مقدس فقط با شستشو در زلال چشمه هنر و با شکفتن غنچه های عشق است که اوج می گیرد.



جمیل خرازی بنیاد گزار « بنیاد توس »

انسان عاشق، بد خصلت نمی شود.
مادرها هرگز رهبران جنگ نمی شوند.

و پیروان عشق به حق ارزش های انسانی را والاتر از ثروت دنیوی می بینند.
و داوود پیرنیا پیرو همین عقیده بود. او روح خود را در گلها برای ما به یادگار گذاشت.
یادش را گرامی و خاطرش را مقدس می داریم.

از دوستانی که در این مهم با من همدلی و همراهی کردند از جمله سرکار خانم دکتر شیوا شفیقیان، جراح، مترجم و نقاش، دکتر محمود خوشنام، دکتر وندیداد گلشنی، آقای سعید ایمانی و آقای منوچهر حسین پور و دو قلندر عاشق، عاشق ذات مقدس هنر، خانم و آقای لویزون که بیش از ۳۵ سال از بهترین سال های عمرشان را وقف جمع آوری شکوفه ها و گل های یادگار داوود پیرنیا کردند کمال تشکر را دارم.

اجازه می خواهم یکبار دیگر از هنرمندان گلها که وجودشان باعث جاودانی گلها شد و دوستان همدل دیگر دعوت کنم که به روی صحنه بیایند و به رسم داوود پیرنیا با تحفه درویش از آنها تشکر کنیم.



ناصر فرهادیان لنگرودی

کوچ!

مرا اینک غم کوچ پرستو نیست!
غم سنگینی ی برفی که در راهست و یلدای زمستایی که میاید،
غم سرما و یخبندان طولانی که میآید و میپاید!

مرا اینک غم کوچ پرستو نیست،
غمم در بازگشت اوست،
میدانم نمی آید!

پرستو از فراز کوچ رنگین بهارانش،
به سرمای غمین و دیرمان شهر دیگر بر نمی گردد
نمی آید!